

تلاش شخصی برای توسعه فردی

جنگجوی ویلچرنشین یا سپر انداخته کالسکه به دست!

فائزه صدیقی

نویسنده
Fa.sedighi@gmail.com



پرده اول

خیلی سال قبل که دانش آموز بودم مدرسه‌مان دور از خانه بود و برای رفت و آمد باید اتوبوس سوار می‌شدم، در اتوبوس، آدم‌های مختلفی را می‌دیدم، آدم‌هایی که حتماً هر کدام داستان زندگی متفاوتی داشتند و من خیلی وقت‌ها با دیدن هر کس به سرگرمی مورد علاقه‌ام مشغول می‌شدم و با رؤیایر داری داستان زندگی آن آدم را توی ذهنم می‌ساختم؛ پیش خودم فکر می‌کردم این آدم چه دنیایی دارد، چه چیزی خوشحال یا ناراحتش می‌کند، توی موقعیت‌های معمولی که منم تجربه‌شان کرده‌ام، واکنش‌های او چیست و... اما یک روز که خسته و کم‌حوصله از روزی که گذرانده بودم، سرم را به شیشه پنجره تکیه داده بودم و بی‌خیال دنیای رؤیایی داستان آدم‌ها شده بودم، یک دفعه گوشه خیابان چشمم به یک



چیز غیر معمول خورد که دیدنش چشم و ذهن خسته من را به خودش مشغول کرد! آنجا یک مرد جوان ویلچرنشین را دیدم که داشت گوشه خیابان کنار همان جایی که ماشین‌ها پارک کرده بودند، به سرعت به موازات اتوبوس جلو می‌آمد و توجهش فقط به ماشین‌های مسیر و مواعینی که از روبه‌رو می‌آمدند، بود.

در نگاه اول بازوهای عضلانی‌اش توجهم را جلب کرد، او با دست‌های مرتب چندین دور قسمت بالایی چرخ‌های ویلچرش را می‌چرخاند و بعد چند ثانیه رهايشان می‌کرد و شاید استراحتی به دست‌هایش می‌داد و باز مجدد آن کار را تکرار می‌کرد و این چرخه دائماً تکرار می‌شد. اتوبوس از کنارش رد

شد، سر چرخاندم و با نگاهم تعقیبش کردم. از جلو که دیدمش توی صورتش یک جور سرسختی خاص توجهم را جلب کرد، سرسختی که انگار حاصل خیلی چیزها بود و کلی داستان پشت نگاهش بود! اما چه چیزهایی؟

اتوبوس از کنار آن جوان ویلچرنشین رد شد و از او دور و دورتر شدم تا جایی که دیگر نمی‌دیدمش، آنجا بود که باز سرم را به پنجره تکیه دادم و این بار به قصه زندگی و نگاه آن جوان فکر کردم، به سختی تلخی که در صورت و نگاهش به چشمم آمده بود و احتمالاً حاصل سال‌ها تحمل رنج معلولیت و سختی‌هایی بود که من حتی در رؤیای‌هایم هم نمی‌توانستم تصورشان کنم. اما بعد به این فکر کردم که به نظر می‌آید یک چیز دیگر هم ممکن است نگاه آن جوان را آنقدر تلخ و سرد کرده و باعث شده باشد حتی ردی از لبخند هم در چهره‌اش نباشد و آن احتمالاً واکنش‌های اطرافیان به شرایطش بوده! اینکه وسط حرکتش در مسیر شاید بارها شده که خطری پیش آمده یا راننده‌ای بوق زده، دادی کشیده که «آهالااا ای مگه از جونت سیر شدی اومدی توی خیابون» یا «آخه مگه تو خیابونم جای ویلچره» و حرف‌هایی از این دست.

راستش را بخواهید آن موقع‌ها خیلی هم مخالف این افکار نبودم و به نظرم درست هم می‌گفتند، آخر کدام آدم عاقلی با ویلچر می‌آید گوشه خیابانی با آن حجم از خطرهای مختلف و سختی‌های جورواجور، حرکت کنه؟ آن جوان را بارها بعد از آن روز هم دیدم و برایم شده بود نماد یک حرکت قهرمانانه که با وجود تمام سختی‌های معلولیت، خودش را در خانه محدود نکرده بود و با تحمل سختی‌های مسیر، مثل بقیه آدم‌ها توی جامعه حضور داشت اما در یک جای اشتباه!!

پرده دوم

پسرک از خانه ماندن خسته شده و بهانه می‌گیرد و من دیگر نمی‌دانم چطور سرگرمش کنم، تصمیم می‌گیرم از خانه بیرون بروم تا هر دو کمی سر حال بیاییم، همان طور که مشغول حاضر کردنش هستم، توی ذهنم به این فکر می‌کنم که چطوری و کجا ببرمش. اول به این فکر می‌کنم که بگذارمش توی آغوشی و برویم خانه مامان، اما راستش حتی فکر کردن به آن هم باعث شد کم‌رود بگیرم و از آنجایی که دیگر تحمل دردهای اضافتر در توانم نیست، بی‌خیال آغوشی انداختن می‌شوم. پس تصمیم می‌گیرم با کالسکه ببرمش پارک و با این تصمیم لبخندی روی لبم می‌آید.

جای پسرک را توی کالسکه درست می‌کنم، کمربندش را می‌بندم و از خانه می‌زنیم بیرون. از کوچی می‌گذریم و به خیابان اصلی می‌رسیم. برای رسیدن به پارک باید از این خیابان عبور کنیم، کالسکه را هول می‌دهم به سمت پیاده‌رو و همین طور که از آفتاب کم‌چان پاییز لذت

می‌برم، حواسم به ماشینی جمع می‌شود که عمود بر خیابان روی پل ایستاده و عملاً پیاده‌رو را بسته و فقط برای عبور یک عابر جاهست. البته که من هم یک عابرم اما عابری کالسکه به دست و احتمالاً این موضوع اصلاً برای آن راننده اهمیتی نداشت و همین که کامل مسیر را نبسته خوب بوده و از خودش راضی است. آهی می‌کشم و کل مسیر را تا پل قبلی برمی‌گردم و با ترس و لرز از کنار خیابان رد می‌شوم. آن قسمت پیاده‌رو که مسدود شده را رد می‌کنم و سریع برمی‌گردم توی پیاده‌رو. توی پیاده‌رو هم البته یک جاهایی آنقدر سنگفرش‌هایی با طرح‌های عجیب و غریب و پر از فرورفتگی و برجستگی کار شده که باید دودستی کالسکه را محکم بچسبیم تا کمتر تکان بخورد و پسرک کمتر اذیت شود.

در تمام طول مسیر، آنقدر با موانع مختلف روبه‌رو شدم که از تصمیم پشیمان شدم، راه اول پیاده‌رو بود که با پارک ماشین‌ها در مسیر پیاده‌رو و بستن مسیر روبه‌رو شدم، گزینه دیگر خیابان بود که تصور خطرهایش هم باعث می‌شد ناخودآگاه آهنگ بالاتر از خطر در سرم بخش شود و از تصورش هم بگذرم؛ اتوبوس و تاکسی سوار شدن هم با کالسکه ممکن نبود، حتی برای عبور امن از خیابان هم نمی‌شد از پل عابر پیاده استفاده کنم چون کالسکه همراهم بود. پس تصمیم گرفتم به خانه برگردم که با دیدن میله‌های محافظ اول پیاده‌رو آه از نهادم در آمد، همان‌ها که برای منع عبور موتور از پیاده‌رو نصب کرده‌اند. من موتوری نبودم اما کالسکه همراهم بود و با آن نمی‌توانستم از آن موانع رد شوم، این شد که باز برگشتم توی خیابان اصلی و از گوشه خیابان را هم را ادامه دادم.

جاهایی که ماشینی کنار خیابان پارک بود مجبور بودم از کنارش رد شوم و ماشین‌های عبوری به سرعت از کنارم رد می‌شدند و تن و بدن من هر بار می‌لرزید که اتفاقی برای پسرک نیفتد. حتی یک بار مجبور شدم ناگهانی مسیرم را کمی تغییر بدهم، ماشینی که یکهو کنار کشیده بود تا تصادف نکند بوق ممتد وحشتناکی زد و همان طور که رد می‌شد داد زد «آخه به توه هم می‌کن مادر، لاف‌دل بر اوون بچه بسوزه» و رد شد و رفت، اما جای حرفش بدجور درد گرفت، من واقعا انتخاب دیگری نداشتم.

در راه برگشت یاد آن جوان ویلچری افتادم. یاد اینکه با وجود معلولیت و هزاران سختی که این کم‌توانی‌های جسمی توی زندگی شخصی با خودش به همراه دارد و آن هم حتماً درگیرش بوده و همین طور سختی‌های گذران یک زندگی

خیلی معمولی توی شهر با این اوضاع نامناسب ساختار شهری، آنقدر جنگجو بود که یک تنه با همه این مشکلات مقابله کرده و تسلیم هیچ کدام نشده و خانه‌نشینی را انتخاب نکرده. اگر نتوانسته اتوبوس یا تاکسی سوار شود نگفته جای من توی این شهر نیست، تلاش کرده، خودش را رشد داده، ذهن و دست‌هایش را قوی کرده و با ویلچرش هر جا خواسته رفته. وقتی دیده نمی‌تواند از موانع پیاده‌روها، ماشین‌های پارک شده جلوی پل‌ها و رمپ‌ها و... عبور کند انتخابش رها کردن مسیر زندگی و رشدش نبوده، برعکس خطر را به جان خریده و شده حتی از گوشه خیابان به مسیرش ادامه داده و در این مسیر سرسخت‌تر و قوی‌تر شده. این تصمیم‌ها چیزی نیستند جز گام‌هایی مهم در توسعه فردی شخصیتی آن جوان.

همان طور که می‌دانیم توسعه فردی (Personal Development) یک سری از فعالیت‌ها و مهارت‌هایی است که یادگیری آنها به ما کمک می‌کند تا در روابط شخصی،



اجتماعی، کاری و تحصیلی خودمان بهتر عمل کنیم. به زبان ساده، رشد و توسعه فردی به هر فعالیتی که برای بهبود خودمان انجام می‌دهیم اشاره دارد. با این تعریفی که کردیم، تصمیم این جوان ویلچرنشین برای بودن در جامعه و داشتن یک زندگی عادی با وجود همه سختی‌هایی که برای معلولین وجود دارد چیزی نیست جز یک توسعه فردی تمام‌قد که آن جوان ذره ذره برای به دست آوردنش تلاش کرده. هر چند خیلی وقت‌ها ممکن است سختی‌های بیش از حد این مسیر، او را در تصمیماتش متزلزل کرده باشد و حتی قدمی به عقب برداشته باشد اما باز هم عزمش را جزم کرده و به امید بهتر شدن شرایط خودش و زندگی‌اش روی خودش کار کرده و این دقیقاً یعنی رشد شخصیتی و کمک به خود در زندگی شخصی.

حالا می‌دانم با اینکه هیچ‌وقت آن پسر را از نزدیک نشناختم، اما همیشه برایم یک قهرمان باقی می‌ماند. قهرمانی که در «درست‌ترین» جای ممکن از جامعه ایستاده بود...

نفرت‌پراکنی آنلاین، آزادی بیان نیست

زهرا صالحی نیا

نویسنده



online hate یا نفرت‌پراکنی آنلاین هر پست و یا مطلبی است که در اینترنت درباره ویژگی‌هایی از شخص و یا گروهی منتشر می‌شود که فرد نمی‌تواند تغییری در آنها ایجاد کند مانند رنگ و نژاد و ملیت و این رفتار در دسته آزار و اذیت سایبری قرار می‌گیرد. با گسترش اینترنت و استفاده از پیام‌رسان‌ها و شبکه‌های مجازی مسأله مواجهه با نفرت‌پراکنی آنلاین تبدیل به تجربه همه‌گیر شده، نوجوانان و جوانان به علت استفاده بیشتر و درگیری در جامعه دوستان حقیقی و مجازی بیش از هر گروه دیگری با این مسأله دست‌به‌گریبان هستند. تأثیر چنین رفتارهایی در افراد در دهه اخیر گاهی منجر به فروپاشی روحی و حتی خودکشی شده که این مسأله در بین نوجوانان و جوانان به علت شرایط خاص روحیشان بیشتر دیده می‌شود. شناختن و راه‌های مقابل با این معضل از مهارت‌های مورد نیاز حال حاضر است.

به بهانه آزادی بیان

بسیاری از افراد و یا گروه‌هایی که عامل نفرت‌پراکنی آنلاین هستند و یا در مقابل چنین رفتاری سکوت می‌کنند توجیه‌شان این است که مقابله با چنین رفتاری در واقع مقابله با آزادی بیان است و این حق آزادی فرد و یا گروهی است که نظر خود را آزادانه درباره تمام مسائل بیان کند، اما تفاوت کجاست؟

مرز میان این دو مفهوم بسیار باریک است و تفاوت میان آزادی بیان و سخنان نفرت‌پراکنی که وارد حوزه غیرقانونی می‌شود در تعریف قانونی کشورهای مختلف نیز متفاوت است. یکی از راه‌های تشخیص این تفاوت گفت‌وگو با افراد نفرت‌پراکن و یا درباره نفرت‌پراکنی است، چرا که افرادی که دست به این کار می‌زنند اکثراً از توضیح کار خود حذر می‌کنند و از گفت‌وگو فراری هستند و به‌طور کلی وقتی افرادی با این عمل با شخص حقیقی و یا فردی که می‌خواهد درباره علت کارشان سؤال بپرسد مواجه می‌شوند عقب‌نشینی می‌کنند. چرا که خود محیط مجازی و نداشتن حضور حقیقی و یا شکل گرفتن یک گفت‌وگوی دوطرفه از عوامل بروز و بیشتر شدن نفرت‌پراکنی آنلاین است. به نظر می‌آید که مجازی بودن افراد را در ابراز‌های نفرت‌پراکن جسورتر می‌کند.

گفت‌وگوی آرام و مسالمت‌آمیز با نوجوان و یا جوانی که یک پست و یا کامنت نفرت‌انگیز نوشته می‌تواند مسیر جدیدی حتی برای خود او هم باز کند؛ درک تأثیر کاری که انجام می‌دهد و عمق آسیبی که می‌زند او را از نتیجه عملش آگاه می‌کند. در بسیاری از موارد نوجوان و جوان رفتار خود را در قالب یک شوخی توجیه می‌کنند اما خراشی را که به روح فرد و یا گروه مورد نظر خود وارد می‌کنند نمی‌دانند. البته این گفت‌وگو بهتر است با فردی بی‌طرف و مسلط بر احساسات خود انجام شود در غیر اینصورت گفت‌وگوی مطلوبی نخواهد بود.

یکی دیگر از تفاوت‌ها، پذیرش مسئولیت است. شخصی که نفرت‌پراکنی می‌کند مسئولیت آنچه گفته و یا ادعا کرده را به عهده نمی‌گیرد و وقتی شرایط بررسی ادعایی که داشته جدی می‌شود فرد متهم در بسیاری از موارد از پذیرش مسئولیت حرف خود شانه خالی می‌کند در حالی که شخصی که به آزادی بیان به صورت حقیقی باور دارد به علت باوری که برای ابراز و بیان آزادانه قائل است تلاش می‌کند بدون سند و مدرک و جست‌وجو و بی‌پایه و اساس ادعایی را مطرح نکند و همین باعث می‌شود که مسئولیت گفته‌خود را بپذیرد و در صورت پرسش، پاسخ و یا توضیحی ارائه دهد.

بیشتر پست و کامنت‌های نفرت‌پراکن حاصل اکانت‌های ناشناسی هستند که هویت خود را آشکار نمی‌کنند. در واقع پذیرش مسئولیت در اینجا نیز بی‌رود دارد چرا که فرد از رفتار و آنچه بیان می‌کند به صورت کامل مطمئن نیست و یا حتی به اشتباه بودن مسیر خود آگاه است و نمی‌خواهد شخصیت حقیقی خود را در این مسأله وارد کند و به بهانه آزادی بیان و ترس از مواجهه با تبعات حرفش در اکانت‌های ناشناس حرف خود را بیان می‌کند.

آزادی عقیده و بیان در واقع سنگ بنای حقوق بشر و ارکان جوامع آزاد و دموکراتیک است. آزادی بیان از عوامل دفاع از سایر حقوق آزادی مانند اجتماعات مسالمت‌آمیز، مشارکت در امور عمومی نیز حمایت می‌کند. قابل پذیرش است که رسانه‌های دیجیتال، از جمله رسانه‌های اجتماعی، حق جست‌وجو، دریافت و انتشار اطلاعات و ایده‌ها را تقویت کرده‌اند اما نیاز جدی در این زمینه وجود دارد که تلاش‌هایی برای ایجاد و اجرای قوانینی درباره مقابله با نفرت‌پراکنی آنلاین و جلوگیری از جایگزینی آن به عنوان آزادی بیان انجام شود. قوانین و تمهیدات نیز لزوماً مدیریت خود فضای مجازی نیست بلکه آموزش افراد اولین و مهم‌ترین قدم این مسیر است.